



# باراباس کابل نشین و رسانه های عقیم ما

## فیلم سینمایی باراباس را دیده اید؟

برای آنهایی که این فیلم را ندیده اند خلاصه ای از آن را - به ضرورت - نقل می کنم.

باراباس، راهزنی از اهالی فلسطین بود که همزمان با دستگیری حضرت عیسی و محاکمه وی، در زندان بود و انتظار اجرای حکم اعدام خود را می کشید. به مناسبت یکی از ایاد یهودیان، حاکم رمی فلسطین ناگزیر بود از بین محکومان به مرگ، یکی را طبق سنت یهودیان عفو کند. پس قرعه کشی کردند و قرعه به نام باراباس اصابت کرد. باراباس گناهکار و بی ایمان از مرگ رست و عیسی مقدس به صلیب کشیده شد. باراباس را آزاد کردند و او بار دیگر به راهزنی رو آورد، دستگیر شد، محکومش کردند که در معادن گوگرد سیسیل کار کند، از کار در معدن مرگ آفرین گوگرد نجات یافت، گلا دیاتور شد و برای ارباب رمی خود افتخار آفرید و به دلیل شکست دادن قهرمان امپراتوری رم، امپراتور قید بردگی را از گردنش برداشت و آزادش کرد.

در تمامی این ماجراها، باراباس همواره به مسیحیانی که مخفیانه آیین جدید را تبلیغ می کردند، برخورد می کرد و به ایمان آنها و خدای آنها می خندید. اما بلافاصله پس از باز یافتن آزادیش، هنگامی که می رفت تا در دخمه های رم سراغ جسد دوست مسیحی خود را از هم کیشان او بگیرد، دگرگون شد، به شک افتاد و سپس در مورد حقانیت مسیحیان و خدای آنها به یقین رسید. این یقین یافتن مصادف با هنگامی شد که امپراتور دستور داده بود بخش هایی از رم را به آتش بکشند و گناه این کار را به گردن مسیحیان بیندازند تا دست او برای مسیحی کشی باز باشد.

این بهانه را باراباس ایمان آورده به دست سر یازان

امپراتوری داد. او که آتش زدن رم را مشیت الهی می دانست، شروع به آتش زدن چند مغازه کرد و حین همین کار هم دستگیر شد و با اعلام مسیحی بودن خود، بهانه و مدرک کافی را برای مسیحی کشی به دست امپراتور و سناتورهای رم داد.

امپراتور ندا در داد که ای رمیان! مسیحیان قصد دارند تمدن درخشان ما را نابود کنند و این کار را با آتش زدن رم آغاز کرده اند. ولی، ما برای نگهبانی از این تمدن درخشان، مسیحیان را به کام درندگان می فرستیم، یا جلوی تیغ گلا دیاتورها قرار می دهیم.

داستان باراباس را یک غربی نوشته و فیلم آن را هم آمریکاییان ساخته اند. آنها اگر می خواستند، می توانستند به جای نام باراباس، نام اسامه بن لادن را برای قهرمان آن داستان انتخاب کنند. اما حالا، بن لادن باراباس زمانه خود شده است؟ باراباسی که از جانب امپراتوران این زمانه تقدیس شده، تعلیم دیده و پول و امکانات دریافت کرده تا افغان ها را در مقابله با ارتش شوروی تجهیز کند. اما شاید او هم مثل باراباس دچار استحاله شده و به ماهیت اربابان غربی خود پی برده و قصد داشته است همچون باراباس با مظاهر ستمگری مبارزه کند. اما به هر حال او همان بهانه ای را به دست سردمداران افراطی آمریکاداد، که باراباس به امپراتور رم داده بود. و اینک، همانگونه که امپراتور رم اقدام خودسرانه باراباس را به مسیحیان نسبت داد، رهبران افراطی آمریکا - و غرب - اسامه بن لادن را معادل ملت های مشرق زمین و به ویژه مسلمانان می دانند و صد البته، همانگونه که شیپورهای گارد امپراتوری رم، صدای هر اعتراض و ناله ای را تحت الشعاع قرار می داد، امروز دستگاه عظیم اطلاع رسانی و تبلیغاتی

غرب نیز مانع می شوند صدای معترضین به گوش ملت های غرب و به ویژه آمریکاییان برسد و این مردمان از اماها و چراها و پرسش های تردید آمیز فریختگان شرقی و غربی آگاه شوند.

آنچه عوامل اصلی رویدادهای فاجعه آمیز نیویورک و واشنگتن انجام داده اند و خواهند داد، جای تعجب ندارد، زیرا آنها در پی اجرای هدف ها و برنامه های خویشند. آنچه حیرت آور است، مواضع سردرگم گروهی از دولتمردان ایران، برداشت های سطحی تعدادی از محافل، شخصیت ها و رسانه های جزم اندیش و در نهایت، رفتارهای عجولانه و بی مبنای رسانه هایی است که ادعای پیشگامی، نو اندیشی و جهان شناسی دارند.

حتی روزنامه های پیشروی ایران تا چند روز بعد از این رویداد فقط آیینی هایی بودند که تصاویر تیرسیم شده از سوی رسانه های غربی، مخصوصاً آمریکایی را برای ملت ایران بازتاب می دادند. اگر هم در لابه لای آن اخبار، حرف و حدیثی از قول ناظران و تحلیل گران بی طرف دیده می شد، از سر اتفاق بود و نه به دلیل توجه و عنایت گردانندگان این روزنامه ها. وضع رسانه های صوتی و تصویری کشور اگر بدتر از رسانه های نوشتاری نبود، بهتر هم نبود. در مجموع، رویدادهای واشنگتن و نیویورک نشان داد رسانه های گروهی ما چه موقعیت و توانی دارند.

آنچه مرامبهورت کرد مقاله ای بود که از آقای مسعود بهنود شش روز بعد از حادثه (دوشنبه ۲۶ شهریور) در روزنامه نوروز چاپ شد. ایشان که لابد به یاد دارند از چهار دهه پیش که با هم در مجله ادبی خوشه همکار بودیم، همواره مجادله ای داشته ایم که مطبوعات ایران

(و البته همه رسانه ها) چه هستند و چه باید باشند، در این مقاله پرسشی را مطرح کرده بودند، به این شرح: "حالا سؤال این است که چه می ماند برای رسانه های مکتوب که در این روزها در سراسر جهان جز چاپ عکس هایی که شبکه های ماهواره ای پخش کرده اند، کاری دیگر ندارند؟ آیا روزنامه نگاری به معنی کلاسیک آن، مانند درشکه رانی و حمامی و صد هاشغل دیگر دارد می رود به تاریخ بپیوندد؟"

وقتی یک روزنامه نویس پرسابقه، که خود در پایان همین مقاله، خویش را "میرزای پیر شهر شمشاد" نامیده، به روزنامه نگاران، آن هم در سطح جهان، از این دریچه بنگرد، از روزنامه نگاران نسل جوان، که یادر مکتب آقای مسعود دهنود و امثال ایشان با فوت و فن روزنامه نگاری آشنا شده اند و یادر محافل حزبی و گروهی، یک شبه به سردبیری ارشد رسیده اند، چه انتظاری می توان داشت؟!

جناب بهنود عزیز! می دانید که من یک هزارم امکانات شما را نداشته ام و ندارم. اما غروب همان روز واقعاً، به این نتیجه رسیدیم که زیرکاسه اخباری که CNN و BBC و شبکه های اینترنتی به ملت های غربی و جهانیان حقه می کنند، نیم کاسه ای وجود دارد. شب بعد نیز همین برداشت ها را همراه با چند جمله ای که ادای آنها را انجام وظیفه یک روزنامه نگار ایرانی می دانم، در مصاحبه با رادیو بین المللی فرانسه بیان کردم و گفتم طراح این رویدادها دارای قدرتی فراتر از اسامه بن لادن است که ما فرض را بر این می گذاریم از حمایت چند کشور تروریست پرور (به قول آمریکایی ها) هم برخوردار است.

می دانید با چه وسیله ای به این نتیجه رسیدیم؟ با همان وسیله ای که شما کاربرد آن را از زیر علامت سؤال برده اید. از طریق یک خط اینترنت که به همت آقای گلباف در اختیارم قرار دارد به دیدارگاه های اینترنتی متعددی سرکشی کردم. هدفم هم واکاوی روزنامه های مشهور، نیمه مشهور و گمنام کشورهای مختلف بود. با کمک فرزندانم نکات برجسته خبرها و تحلیل های این روزنامه ها را استخراج کردیم. به نکاتی برخوردیم که با مسایل مطرح شده در بمباران خبری CNN و BBC و سایر رسانه های ماهواره ای، در تضاد و تقابل بود. این تضادها و تقابل ها چنان آشکار بود که آدم کم هوشی مثل من می توانست پی ببرد که در ورای آن انفجارهای دهشتناک، اهداف پیچیده ای را که ربطی به اهداف بن لادن ندارد، باید جستجو کرد. همزمان فرزندان من دو نکته را یادآور شدند.

۱- بن لادن بهانه است.

۲- خوشا به حال مردم کشورهایایی که چنین روزنامه هایی دارند.

راه دوری نمی رویم و فقط به نقل بخشی از مندرجات یک روزنامه ترکیه، ترکیه ای که به طور غیرمستقیم توسط نظامیان اداره می شود، بسنده می کنیم. "جهان دمیرچی" ۵ روز پس از رویدادهای آمریکا (۱۶ سپتامبر برابر با ۲۵ شهریور) در روزنامه ملیت نوشت: "ماترک و اهل ترکیه هستیم، آمریکایی نیستیم. ما باید به فکر ترکیه و مردم ترک و فرزندانمان باشیم، بنابراین منافع آمریکا امری است مربوط به خود آمریکایی ها. ما مجبور به حفظ حیثیت کشورمان هستیم. به جای این که چشم بسته با آمریکا همسو گردیم، باید هشیارانه مراقب باشیم تا آینده مان تاریک تر از حال نگردد. ایالات متحده بدون رایه مدارک قانع کننده و کافی بن لادن و مسلمانان را تروریست و عامل حمله به نیویورک اعلام کرده است، ما هم بدون تفکر با آنها همسو شده ایم! حداقل بهتر بود روزنامه ها را با دقت بیشتری بخوانیم. نوشته اند که تروریست های هوایمباربا سری ترین و محرمانه ترین رموز دفاعی ایالات متحده را کشف کرده و به هم ریخته اند. آیا واقعاً بن لادن، این تروریست بیابانی که در چادرهای افغانی مشغول کشیدن قلیان است، توانایی این امور را دارد؟! این که چه کسانی و یا چه گروه هایی توانایی نفوذ به عمق اسرار

نظام آمریکا را دارند، آیا حتی ارزش سؤال کردن ندارد؟! ..."

شما و من می دانیم روزنامه نگاران آن کشورها چرا و چگونه می توانند با سرعت در برابر یک رویداد واکنش نشان دهند، به تجزیه و تحلیل آن بنشینند و تحلیل رایه دهند، اما ما نمی توانیم.

شما و من -مسلمان- بیش از نسل جوان روزنامه نگار کشورمان می دانیم که علت واقعی این کمبود خطرناک، سیاست های تغییرناپذیر قدرتمندان برای پانگرفتن روزنامه نگاری حرفه ای و مستقل در ایران است. لابد این خاطره مشترک را از یاد نبرده اید که در اوج اقتدار حکومت محمدرضا شاه، دولت مردان و قدرتمندان آن زمانه حتی وجود روزنامه های اطلاعات، کیهان، فرمان و... را بر نمی تابیدند و طرحی در انداختند تا در برابر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران که از روزنامه نگاری حرفه ای و مستقل حمایت می کرد، انجمن صنفی وابسته به حزب ایران نوین را علم کنند.

خب! آن روش ها هنوز هم رایج است. لذا تاجایی که خواهید روزنامه حزبی و دولتی، که در آن ها سردبیر و مدیرمسئول رییسند و بقیه کارکنان حقوق بگیر، دایر می شود. (از استثناء هایی که حاصل خلاقیت، پایمردی و استقلال رأی روزنامه نگاران جوان است، در می گذرم.) و چون آن روش ها هنوز رایج است، بعد از



این طرح که کار "هنری پاپن" است روز ۲۷ شهریور در روزنامه نوروژ (البته با فارسی شدن متن نوشته ها) چاپ شد. اگر بپنداریم این طرح حتی یک روز قبل از آن کشیده شده، واکنش سریع و آگاهانه روزنامه نگاران سایر کشورها را بهتر درک می کنیم. محل چاپ این کاریکاتور در روزنامه نوروژ چاپ نشده بود و ما حدس می زنیم همکاران محترم ما آن را از اینترنت استخراج کرده اند.

دوم خرداد روزنامه هایی دایر می شوند که هیأت تحریریه آنها ملغمه ای است از افرادی که اکثر آنها هدف های متفاوتی دارند و فقط در یک نقطه نظر مشترکند: روزنامه وسیله ای است برای رسیدن به هدف!

در چنین فضایی، دیگر کسی به این واقعیت که رسانه ها- و از جمله رسانه های نوشتاری- در روزهای مبادایی که امنیت ملی، منافع ملی و تمامیت ارضی کشور به خطر می افتد، می توانند به عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای آگاهی دهی به مردم، ایجاد همدلی ملی و یاری رسانی به تصمیم گیرندگان، وارد میدان شوند، توجهی ندارد. دم غنیمت است و رسیدن به غنیمت مقام راعشق!

اتفاقاً چهار سال پیش، آن هنگام که طالبان عوامل خود را در لباس قاچاقچی به شمال شرق خراسان گسیل کرده بود تا رویای تشکیل "پشتونستان" را تحقق بخشد، فرصتی فراهم آمد تا نسل جوان روزنامه نگار و تصمیم گیرندگان کشور به نقش رسانه ها در شفاف سازی اموری که با سرنوشت کشور و ملت مرتبط است، واقف شوند. واقف هم شدند، اما همین که

طالبان پاپس کشید، آن تجربه گرانبهارا از یاد بردند و مطبوعات بار دیگر عرصه زد و خورد های سیاسی و گروهی شد.

چنین است که ملت ما از یکی از مؤثرترین ابزارهای کشورمداری در آستانه قرن بیست و یکم محروم مانده است و برای آن که ابعاد این محرومیت تا حدی درک شود، شما، آقای بهنود عزیز و دیگر علاقمندان را به کاریکاتور آقای نیک آهنگ کوثر در همان شماره ای از روزنامه نوروز که مقاله شما در آن درج شد و نیز شرح بازتاب آن کاریکاتور به قلم آقای نیک آهنگ کوثر در روزنامه نوروز ۲۸/۶/۸۰ ارجاع می دهم.

آفرین بر تو نیک آهنگ کوثر! تو که کاریکاتوریست جوانی هستی، خیلی بیشتر از ما که مدعی "میرزای پیر شهر شما" هستیم، به جایگاه و اهمیت رسانه ها- چه نوشتاری و چه دیداری و شنیداری- پی برده ای.

\*\*\*

با "باراباس" شروع کردم با باراباس هم ختم می کنم: با توجه به سوابق اسامه بن لادن، از خیلی پیش تر، این پرسش در ذهنم نقش بسته بود که چرا بن لادن افغانستان را به عنوان پایگاه و طالبان را به عنوان مجریان

نیات خود انتخاب کرده است؟ چرا وی به لیبی یا چین نرفت؟ یا هرکجای دیگری؟

حالا که آمریکا بن لادن و افغانستان را در کانون اهداف خود قرار داده، پاسخ این پرسش تا حدودی برایم روشن شده است.

به نقشه منطقه، از مرزهای روسیه با جمهوری های تازه به استقلال رسیده تا مرزهای آن سوی خلیج فارس، و از مرزهای چین و هند با پاکستان و افغانستان تا ماورای مرزهای جمهوری آذربایجان، ترکیه و عراق که نگاه می کنم، بفهمی نفهمی، مطالبی دستگیرم می شود. چون راجع به این موارد گزارشگران و تحلیل گران مجله در همین شماره مطالبی عرضه کرده اند، من از شرح و بسط آنها خودداری می کنم. اما یاد آور می شوم از نظر من، اسامه بن لادن- که سال ها طول خواهد کشید به ماهیت کارهایش پی ببریم- برای امپراتوران بی تاج و تخت زمانه ما همان نقشی را ایفا کرد که باراباس نامی در طبیعه مسیحیت برای امپراتور رم ایفا کرده بود. البته اگر به واقع باراباسی خارج از عالم خیال خالق رمان باراباس وجود داشته باشد!

محمد حیدر سی

